

و وابستگی شدید به آن محصول مراسم مختلفی اجرا می‌گردیده است. در غرب مازندران به‌خصوص تنکابن، از قدیم‌الایام برای کاشت و داشت و برداشت این محصول آداب مخصوصی را داشته‌اند که می‌توان گفت، بخشی از آن به بوته فراموشی سپرده شده است. مانند مراسم خرده‌تابی<sup>۳</sup> آفتاب‌خواهی - توم سفید<sup>۴</sup> که پیدا نمودن سبزه سفید هنگام نشاء در زمین کشاورزی باعث شادی و سرور می‌گردید. وقتی توم سفید در میان آن همه توم،<sup>۵</sup> پیدا می‌شد یک نفر از زن‌ها، صفه‌ای<sup>۶</sup> را که مرده‌ها با آن توم‌ها را با آن حمل می‌کردند می‌گرفت و شروع به نواختن می‌کرد و بقیه زن‌ها هم شروع به خواندن و رقصیدن می‌نمودند.

برنج همانند گندم یکی از محصولات مهمی است که در طول تاریخ بشر مواد غذایی ملل گوناگون را تشکیل می‌داده است. گروهی از گیاه‌شناسان اصل و مبدأ آن را از کشور چین دانسته‌اند که به‌دستگیری هندوان به ایران زمین رسیده، که نام «کرنج» یا «برنج» یادآور نام هندی آن است.<sup>۱</sup> در زمان اشکانیان سفیر و سردار چینی به نام «چانگ کی یین» از مردم شمال ایران یاد می‌کند؛ که عشق به زراعت برنج دارند و برنج زیاد می‌کارند علت کاشت آن را در رطوبت هوا می‌داند<sup>۲</sup> به علت نقش تعیین‌کننده این محصول در زندگی مردم، آداب و رسوم خاصی در اکثر نقاط دنیا انجام می‌شده که در کشور عزیز ما ایران، به‌ویژه در شمال، بنا به شرایط خاص منطقه

# تاریخچه آداب و رسوم درخت‌کوبی مازندران

(شهرستان تنکابن)



### مراسم توم‌سری<sup>۷</sup>

سر دسته نشاگران که عموماً از بین زن‌ها انتخاب می‌شد در انتهای نشاس یک دسته توم را به اندازه یک مشت جدا می‌کرد و آن را به نزد صاحب زمین می‌برد و تعارفاتی متداول مانند ان‌شالله به مشهد بروی، یا به کربلا بروی یا پسرت را داماد کنی و ... صاحب زمین هم بر اساس وسع خود پول یا شیرینی به او می‌داد و آن زن پاداشی را که می‌گرفت بین تمام زنان تقسیم می‌کرد.

### گیشابچار<sup>۸</sup>

گیشا به معنی عروس است و این مراسم نشانی از همکاری و همیاری است که توسط خانواده عروس برای کمک به خانواده داماد در انجام کارهای کشاورزی انجام می‌گیرد و مراسم دیگر که قبلاً درباره آن‌ها مطالب کاملی را نوشته‌ام که تکرار آن‌ها را لازم نمی‌دانم.<sup>۹</sup> به هر روی چندین مراسم یادشده همراه با شادی بوده و ترانه‌های مخصوصی هم خوانده می‌شده که بیشتر آن‌ها بیانگر آمال و آرزوهای مردم منطقه چه از نظر اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی و فرهنگی بوده است. البته کند و کاو و تحقیق نشان می‌دهد که بیشتر ترانه‌ها (به جز موارد خاص و تاریخی یک محله و منطقه) از لحاظ محتوا شبیه به هم هستند و تنها بعضی از واژه‌ها براساس گویش منطقه فرق می‌کند. شاید شبیه بودن این ترانه‌ها به علت آن باشد که در طول تاریخ پر از فراز و نشیب منطقه شمال به ویژه گیلان و مازندران، تنکابن همیشه در حد فاصل بین این دو استان قرار داشته که گاهی جزء گیلان و زمانی جزء مازندران و گاهی به عنوان منطقه‌ای مستقل محسوب می‌شده که کم یا زیاد شدن حدود و ثغور در تنکابن زمینه تأثیرپذیری از فرهنگ‌های دیگر یا بالعکس را داشته است. با توجه به اینکه تنکابن قدیم زمانی از منطقه رودسر یا هوسم قدیم شروع و تا نواحی نور را شامل می‌شده است؛ نگارنده تحقیقاتی را در بین زنان و مردان کشاورز منطقه در رابطه با ترانه‌هایی که در زمین کشاورزی

می‌خوانده‌اند انجام داده است و به این نتیجه رسید، که آن‌ها علاوه بر ترانه‌های مربوط به برنج، ترانه‌های دیگری در رابطه با مسائل دیگر می‌خواندند که آن ترانه‌ها خیلی سریع از فردی به فرد دیگر، صاحب ذوق، انتقال می‌یافت که بعضی از آن‌ها علاوه بر ترانه‌های عاشقی یا تغزلی در رابطه با درد و رنج و غم و هجران و تحقیر شدن‌ها و ناملایمات زندگی بوده است. در بین ترانه‌ها شعرهایی هم یافت می‌شود که چنان با ظرافت سروده شده، که از لحاظ هجو، هزل، طنز قابل بررسی است که ذوق و اندیشه شاعرانی گمنام را نشان می‌دهد که اگر چه سواد نداشته‌اند اما مردم و جامعه خود را از صمیم قلب درک می‌نموده‌اند که نوشتن تمام آن‌ها کتابی مستقل را شامل خواهد گردید که نگارنده در مجموع، چند نمونه را به عنوان آشنا شدن با موضوع مورد بحث ذکر می‌نمایم. البته سعی خود را نمودم تا در ترجمه‌ها، امانت در گفتار و مطالب رعایت شود. زیرا اساتید فن بر این باورند که ترجمه این نوع موارد نباید زیاد جنبه ادبی به خود بگیرد زیرا ممکن است اصل موضوع فراموش گردد و ...

البته این نکته قابل ذکر می‌باشد که در ابتدا می‌خواستیم اشعار دیگری را هم در رابطه با موضوع فوق که مردم این منطقه در زمان‌های خاص ترنم می‌کردند را بنویسیم. اما با توجه به صفحات محدود مجله و نوشتن فونتیک و آوانویسی، نت، دیگر صلاح ندیدیم که آن موارد را هم ذکر نماییم زیرا صفحات بسیاری را دربرمی‌گرفت. به همین منظور چون بعضی از ریتیم‌ها شبیه به هم خوانده می‌شد، از استخدام آقای رضا مهدوی درخواست نمودم تا قبول زحمت نموده و چند نمونه از آن‌ها را به نت درآورد تا خوانندگان مشتاق و عاشق این مرز و بوم از آن ریتیم‌ها آگاهی یابند. البته این قول را به خوانندگان گرمی نامه مقام موسیقایی، می‌دهیم که در زمانی دیگر اشعاری را که مربوط به منطقه تنکابن است و قدمت بعضی از آن‌ها به دوران قبل از مشروطه برمی‌گردد را برایتان همراه با وقایع

و علت خواندن آن اشعار را بنویسیم:

### شعر خرده‌تابی<sup>۱۰</sup> (مراسم آفتاب‌خواهی)

زمانی که کشاورز توم را در توم‌چار<sup>۱۱</sup> می‌کارد و پس از رسیدگی و مواظبت وقتی آن توم به رشد دلخواه رسید بر آن می‌شود که توسط همراهان یا کشاورزان دیگر آن را در زمین بکارند اما باریدن باران مجال کار را به هیچ کس نمی‌دهد و باعث می‌شود که توم بیش از اندازه بزرگ گردد یا پیوسد که تمام زحمات و خرج و مخارج کشاورز به هدر می‌رود. بنابراین در آن موقع مراسم خرده‌تابی اجرا می‌شود که آن هم بیشتر توسط کودکان انجام می‌گرفته است. برای اجرای آن چندین کودک جمع می‌شدند یکی از آن‌ها ساجه<sup>۱۲</sup> یا جارویی را بر چوبی بلند قرار می‌داد و در ابتدای صف می‌ایستاد و چند نفر از آن‌ها حلب، قوطی، یا دیگ مسی را می‌گرفتند و روی آن می‌نواختند و چند نفر هم دسته‌های خشک‌شده ساقه برنج به نام کلش<sup>۱۳</sup> را در دست می‌گرفتند و با هم شعر خرده‌تابی را ترنم می‌کردند:

الهی خرده‌تابی، خرده‌تابی

فردا افتو، بتابی خرده‌تابی

elāhi-xorde-tābey-xorde-tābey  
fardā- aftu- betābey- xor de-tābey

الهی خرده‌تابی، فردا آفتاب بتابد

توم چار، توم بیسه

وَری دم بیسه، کولی سَم بیسه

tum-jāre-tum-bapise  
varay- dom- bāpise- kulāye-som-  
bāpise

توم در توم چار پیوسیده شده، دم بچه گوسفند و سَم گوساله پیوسیده شده

می وِزرا، سَم، تی‌اسب دم بیسته، دم، بیسه سَم گاو تر من پیوسیده دم اسب تو پیوسیده

mi-varzā-som-bāpise-ti-āsbedom-  
bapise

پا کتل<sup>۱۴</sup> پا بیسه گیل چموش پا بیسه -

پیرزن دم بیسه

Pā-katale-pā-bāpise-gil- čamuss- pā-  
bapise-pirzane-dom-bapise



پشت آن‌ها آفتاب می‌خورد دل بی‌قراران.  
برو به ابر بگو، باران بباره که دلبر من طاق  
گرمی ندارد. یا:  
گرمی بادی بزنه تگرگ بباره یا گاهی اوقات  
از واژه تکر Tekar استفاده می‌کنند یعنی باد  
گرم بزنه تگرگ بباره.

۵. بچار سَر دَری تَرِرَز نگیره  
می‌یاری کوچیکه اندرز نگیره  
هر کس، می‌یارک بغل بگیره  
شام سر، تب بکونه، سحر بمیره  
bejāre sardān- tere-raz- nagire-mi-  
yāray- kuči- ke- andarz- nagire- har-  
kas- mi- yārke- bagal-begire-šāme-  
sar-tab-bokune-sehar-bemire

در زمین کشاورزی هستی ترا، رز نمی‌گیرد -  
یار مَن کوچک است پند نمی‌گیرد هر کس  
یار مرادر آغوش بگیرد - در سرشام تب بکند  
سحر بمیرد.

۶. کیجا جانی، تی انبار برنج  
مَن تا کی بموجوم  
شکم گرسنه ایمان ندارد

شمی خانه سرو سامان ندارد  
Kijā-jāney-ti-anbāre-berenjōm- mon-  
tā- key- bomujum- šekam- goresne-  
eimān- nedāre- šemi- xāne- šaru-  
šāmān- nadāre-

ای دختر انبار برنجت هستم، من تا کی  
بگردم.

شکم گرسنه ایمان ندارد، خانه شما  
سروسامان ندارد. به نظر می‌رسد، بند دوم از  
بیت اول کامل نیست، برای همین از چندین  
نفر از کشاورزان خواستیم که این شعر را  
بخوانند، که آن‌ها دقیقاً همین شعر را بدون  
کم‌وکاست خواندند. البته با ریتم مخصوص  
که ظاهراً ایرادی نداشت.

۷. بَرَن بادا، بَرَن بادا، او واری  
تو بابای گیلی، مَن اشکوری  
(اشکواری)

تورا کی گفت تو گیلان بیج بکاری  
بشو پشمی بیار مون باقم نباقم قالی  
Bezan- bādā- bezan- bādā- owwāri-  
tu- bābāye- gili- mon- eškevān)  
(owškuvāni- (torā- ki- goft- tu- gilān-  
boj- bekāni- bošu- pašmay- biyār-  
mun- bāfam- gāli

بزن بادا، بزن بادا، اونوری، تو گیلانی هستی،  
من اشکوری<sup>۱۷</sup>  
به تو کی گفت توی گیلان برنج بکاری - برو

gasam- danam-tere- jāne- berārān-  
bošu- vacē-bāgu-biye-zen-mārān

در زمین کشاورزی در کنار مرز آن، گل  
سرخ روئیده است به جان برادرانت قسمت  
می‌دهم برو به (بچه) او بگو بیاید پیش مادر  
زن

۲. بهار بومه که زینب در بچاره

عرق در چتر زینب لاله‌زار  
خداوندا پرس یه تکه ابر  
می‌زینب طاقتم گرما ندارد  
bahār-buma- zinab-dār-bejāre-  
arag- dar cātre- zinab- lāle- zāre-  
xodāvandā- beres-ye- tekeye- abr-  
mi- zinab- tāgate- garmā- nadāre

بهار آمد و لیلا در سر، زمین است و عرق از  
سر و روی او می‌ریزد.  
خدایا تو یک تکه ابر برسان - چون زینب من  
طاقتم گرما را ندارد.

۳. بهار بومه می‌لی لی در بچاره

پشت آفتاب کنه دل بی‌قراره  
بشو ابر باگو باران بباره  
می‌لی لی طاقتم گرمی ندارد  
bāhār-bumā-mi-layli - dar- -bejāre-  
pošt - āftāb-gane- del -bi-garāre-  
bošu-abre-bāgu-bāran-bebāre-mi-  
layli-tāgate-gāmi-nedāre

بهار آمد و لی لی من در زمین کشاورزی  
است، به پشت او آفتاب می‌خورد، دل نگران  
است.

برو به ابر بگو باران ببارد، لی لی من طاقتم  
گرمی ندارد.

۴. بهار بومه کیجاکان در بچاران

پشتک افتو گینه، دل بی‌قراران  
بشو، ابر باگو، بارش بباره  
می‌دلبر طاقتم گرما ندارد  
Bāhār buma kijākān dar bjām poštake  
aftu gine del bi garām  
bošu abre bāgu bāreš bebāre mi del-  
bar tāgate garmi nadāre

بهار آمد دختران در زمین کشاورزی هستند.

کفش چوبی من و کفش مرد گیل و دم  
پیرزن پوسیده شد<sup>۱۵</sup> که اعتقاد عامه مردم  
کشاورز بر این بود که بر اثر این مراسم،  
خورشید خواهد آمد و آفتاب جایگزین باران  
خواهد شد.

زمانی که توم به اندازه مورد نظر رشد کرد  
آن را از توم چار یا خزانه خارج نموده و  
در زمین نشاس می‌کنند. البته بر اساس  
تصمیم کشاورز صاحب زمین، بذر کاشته  
می‌شود، به همین مناسبت محصول برنج  
هم بر اساس نوع و شرایطی را که داراست،  
به نام‌های گوناگون نام‌گذاری شده است،  
مانند برنج‌سالاری، طارمشکن، موسی طارم،  
دم سیاه، گرم طارم، صدری، سفید صدری،  
لرز جانی و برنج‌هایی از نوع چمپا مانند عنبر  
بو، امبربو یا امباربو، و مرادخانی، شاه رازی،  
محمدی یا بصتکی - هراتی، آبکیله، کوله  
وینی، قشنگی، شَعک یا شاهک، معرفی یا  
معارفی، سفید رود، برنج خزر و ... که توضیح  
دادن علت نام‌گذاری بعضی از آن‌ها شرایط  
و مقالعات دیگر را می‌طلبد. البته برای بعضی  
از برنج‌های نام برده شده شعرها و ترانه‌هایی  
توسط شاعر نامعلومی که خود کشاورز یا  
در ارتباط با آن‌ها بود سروده شده است  
که آن اشعار همراه با موضوعات دیگر در  
زمین کشاورزی در هر زمان از قبیل کاشت  
و داشت و برداشت خوانده می‌شده که  
متأسفانه کم‌کم دارد آن ترانه‌ها و آن اشعار  
فراموش می‌شود.

کار، ترانه، زندگی

۱. بچاران، بچاران، بچاران  
سرخ گل در بومه مرز<sup>۱۶</sup> کناران  
قسم دتم تره جان براران  
بشو وچه باگو، بیه زن ماران

Bejā-rān-bejā-rān-bejā-rān- sorxe-  
gol- dar-bumā-māzāre-kenārān-

bekārom- ārusi- bedārom

موسیقی طارم<sup>۲۰</sup> ترا در اول زمین بکارم -  
 عروسی نگاه دارم (عروسی بگیرم)  
 ۲. می گرم طارم، تر، جیر حال بکارم  
 می براری، ونه عاروسی بدارم

پشم بیار من قالی بیافم  
 چنانچه دیده می شود بعضی از واژه‌ها، فارسی  
 است، که آن را دقیقاً همان طوری که شنیده  
 بودم نوشتم، مانند تو را که تر<sup>۱۸</sup> است که  
 معنی تو را می دهد.

شولا<sup>۲۲</sup>  
 نامزدبازی خوبه در کنار گوشه شولا  
 ۳. وهار هاته، من مئی مولایی کارم  
 امید از خانه کیلایی دارم  
 اگه گیل کیچار گیر بیارم  
 گمان کانم که من، دنیار، دارم  
 Vahār-hāne-money- mulāei-kārom-  
 omid-az-xāneye-kablāei-dārom  
 age-gile-kijāre-gir-biyārom-gamān  
 kānom- ke-mon-donyā-re dārom



be jā rā ney be jā rā ney be ja rān be jā rā ney be jā rā ney be ja rān



sorxe gol dar bu ma mar ze ke nā rān qa sam dā nam te re jā ne



be rā rān be šu baš še ba gu bi ye ze ne ma rān

بهار می آید و من، برنج مولایی می کارم  
 امید هم از خانه کربلایی دارم  
 اگر آن دختر گیل را گیر بیارم (به دست  
 آورم)  
 گمان می کنم که من دنیا را دارم  
 ۴. می سرد طارم

بزم جار، چار تای یا (چارتی)  
 می گرم طارم  
 بزم زیر شش تای یا شش (تی)  
 اول، سعت بدیه  
 سر حال بکاره  
 mi-sarde-tārom-bazām-jāre-cāre-tāye  
 (tāy)  
 mi-game-tārom-bazaom-zire- šeš-  
 tāye (tāy)  
 aval-saat-badiye-sare-hāl-bekāre

می گرم طارم تر کار ندارم  
 بهار ببه، ونه، عاروسی بدارم  
 می بیخ خوشه،  
 تر، کش بزنم، شولای گوشه  
 نامزدبازی، خوبه، شولای گوشه  
 نامزدبازی، خوبه، شولای گوشه

Migame-tārom- tre- jir- hāl- bekārom-  
 mi- beraraye-vane ārusi- bedārom  
 mi- game- tārom- tre-kār- nedārom  
 bahār-baba-vane-ārusi-bedārom  
 mi-boje-xuše-tre-kaš-bazanam-  
 šulāye-guše  
 namzed- bāzi-xube- šulāye-guše

گرم طارم<sup>۲۱</sup> تو را در آخر زمین بکارم  
 برای برادرم عروسی نگاه دارم  
 گرم طارم من تو را کار ندارم  
 بهار شد می خواهم عروسی نگاه دارم. (در  
 بعضی موارد از واژه وهار vahār که همان  
 بهار است استفاده می کنند)  
 خوشه برنج من تو را بغل بزنم در کنار لباس

نام برنج در اشعار روستایی  
 چنانچه قبلاً ذکر گردید روستاییان در بعضی  
 از ترانه‌های خود از برنج مورد دلخواه خود،  
 بنا به مناسبتی نام می برند که از چند اشعار  
 به عنوان نمونه یاد می نمایم:  
 ۱. برنج سالاری<sup>۱۹</sup> بونم تی دانی  
 تی مار زاما بونم اگه بدانی  
 داغ نالانم تی دانی  
 شو بی خواب بونم، تی دانی  
 تی مار، زاما بونم، اگه بدانی  
 قلندر بونم اگه بدانی

Berenje-sālāri-bonum- tidāni- ti- māre-  
 zāmā- bonum- age- bedāni  
 dāge-nālā-nom - ti- dāni- šu- bi - xāb  
 - bonum- age- bedāni  
 ti- māre-zāmā- bonum- age- bedāni-  
 galan- dar- bonum- age- bedāni  
 برنج سالاری می شوم تو می دانی داماد  
 مادرت می شوم اگر بدانی  
 نالانم تو می دانی شب بی خواب می شوم تو  
 می دانی

داماد مادرت می شوم اگر بدانی، قلندر  
 می شوم، اگر بدانی  
 در بعضی از ترانه‌ها در رابطه با نام برنج، هر  
 محله یا منطقه‌ای بر حسب ذوق و علاقه  
 خود نسبت به کاشت برنج، از بخشی از  
 زمین یاد می نماید.

موسیقی طارم، تر سر حال بکارم  
 عروسی بدارم  
 Mosāye-tārom- tere- sare- hāl-

برنج سرد طارم<sup>۲۳</sup> من تو را در زمین چهار  
 جریبی، می کارم  
 گرم طارم من تو را در زمین شش جریبی  
 می کارم  
 اول ساعت دید در ابتدای زمین بکاره (یا ابتدا  
 ساعت را دید)  
 البته هنوز هم کشاورزان برای کاشتن برنج،  
 به روز خوب، یا، بد اعتقاد دارند برای همین  
 پیش روحانی ده می روند برای همین برای  
 شروع کار سر کتاب باز می نمایند.



mī gar me tā rom te re kar ne dā rom ba hār ba ba va ne



a ru sī be dā rom te re kas ba za nam šu lā ye gu



še nam zad bā zi xu be šu lā ye gu še

Bāz mi jāni āy mijāni ābake- māni- be-  
har-kučay-ravāni

باز جان من هستی، مانند آب می‌مانی به هر  
کوچه روان هستی

امان می‌ولگ کاهو، امان، می، ولگ کاهو  
همه ره خدا بکشت، مر داغ لاکو  
amān-mi-valge-kāhu-hame-re-xodā-  
bokošt-mre-dāge-lāku

یا  
امان می، ولگ خنش، امان می، ولگ خنش  
کیجا غمزه کانه، می دل، کار نکش  
amān-mi-valge-xanes-kijā- gamze-  
kāne-mi-dele-kār-nakeš

خنش یک نوع سبزی خوردنی است. امان  
از برگ خنش من دختر ناز می‌کند دل مرا  
به کار نکش

برای درک بهتر موضوع از هر یک از آن‌ها  
برای هر ترانه استفاده می‌نماییم.

۱. مَرَزْ آب بومه، پُل بَرده چره  
من و می یارک، دل بَرده چره  
پُل سازان ببین، پُل بسازین چره  
من و می یارک، دل بسازین چره  
Mazare-āb bumā-pole-baborde-čere  
Manu-mi-yārake-dele-baborde-čere  
Pol-sazān-biyayn-pole-besāzin-čere  
Ma-nu-mi-yārake-dele-besāzin-čere

آب مزر آمد پل را برد  
دل من و یارم را برد  
سازندگان پل، بیابید، پل را بسازید،  
دل من و یار مرا بسازید.  
که البته این شعر داستان مخصوصی را دارا  
می‌باشد. رود مَرَزْ<sup>۲۵</sup> امروز به نام رود چشمه  
کیله معروف است. خواننده بعد از خواندن  
این شعر می‌خواند:

باز می‌جانه، باز می‌جانه، باز می‌جانه  
امر مُحال نَکانه، کیجا پرغمزه داره  
۲. دو دستانم سر دالان بُمانس  
دو چشمانم سر راهان بُمانس  
خودت گفتی، سر هفتی می‌یابی  
تی خرمن کاه بُمانس تو نمایی  
Du- das tānom-sare-dālān-bomā-nes-  
du-čes-mānom- sare-rāhān-bumā-nes  
Xudat-gofti-sare-haftay-miaei-ti-xar-  
manie-kā-bomā-nes-tu-nomā-bi

دستانم راه دالان گرفتم و چشم به راه هستم  
خودت گفتی که سر هفتی می‌آیی، کاه  
خرمن تو مانده، تو نیامدی

استفاده می‌کند که دیگران هم با او همکاری  
می‌کنند اشعاری نظیر:

باز می‌جانه باز می‌جانه، باز می‌جانه  
امر مُحال نَکانه، کیجا، پرغمزه داره  
Bāz-mi jāne- bāz- mi-jāne-amere-  
mohāl- nākāne- kijā- por- gamze-  
dāre

باز جان من است  
مرا محال نمی‌کند دختر خیلی ناز دارد.  
باز می‌جانه آی می‌جانه، آی می‌جانه  
آبک مانی، به هر کوچی روانی



«اشعار متفرقه»

کشاورزان علاوه بر اینکه اشعاری در رابطه با  
موضوع برنج می‌خوانند از ترانه‌ی دیگر هم  
استفاده می‌کنند هنگامی که ترانه‌ای توسط  
یکی از کشاورزان چه زن و چه مرد خوانده  
می‌شود، دیگران از واژه چره<sup>۲۶</sup> برای گوشواره  
استفاده می‌کنند و خواننده ترانه دوم را  
شروع می‌کند و در اکثر موارد خواننده برای  
اینکه ارتباط بین دو ترانه از بین نرود از تک  
بیتی‌های متداول که به گوش همه آشناست

هر چی رتده زنم هموار نبونه  
šabe-šabnam-ruze-gol-nam-nabune  
naxā-yāre-kasi-ham-dam-nabune  
Naxā-yār-če-māne-čube-šemsād-  
Har-či-rande-zanom-hamvār-nabune

شب‌نم شب، گل نم، روز نمی‌شود،  
کسی همدم نخواه یار نمی‌شود  
نخواه یار چی می‌ماند؟ (کسی که یار  
نمی‌خواهد) مانند چوب شمشاد، هر چی به  
آن رتده بزنیم، همواره نمی‌شود.  
۵. ستاره آسمان سرتاسر به  
منومی یار زبان زرگریه<sup>۲۴</sup>  
همه گون دست ویر، تو عاشقیه

چوته دست ویرم بی‌مروتیه  
Setāre-āsemān-sar-tā-sarfya-ma-nu-  
mi-yār-zobān-zargariya  
Hame-gunan-das-vayr-tu-āšegi-ya  
čuta-dast-vey-ram-bi-moro-vati-ya

سرتاسر آسمان پر از ستاره است،  
زبان من و یارم زبان زرگری است.  
همه می‌گویند دست بگیر تو عاشقی راه،  
چطور دست بگیرم (فرموش کنم) بی‌مروتی را  
۶. دو تا کبوتریم دریم به خانه  
دانه به جا خوریم، آب میانه  
دو تا شیطان در، آمی میانه

الهی تش بیره تی‌مار جانه  
Du-tā-kabu-tarim-darim-ye-xāne-  
dāne-ye-jā-xurim-ābe-ruxāne  
Du-tā-šitān-dare-ami-miyāne-elāhi-  
taš-beyre-ti-māre-jāne

دو تا کبوتر در یک خانه هستیم، دانه و آب  
رودخانه را با هم می‌خوریم  
دو تا شیطان میان ما است، الهی جان مادرت  
آتش بگیره

امان می‌ولگ کاهو، امان می‌ولگ کاهو  
همره خدا بکوشت مره داغ لاکو  
۷. بلیلی ناله کانی، ناله نکن  
منه با سوخته دل، پاره نکن

من با سوخته دل، گلاب شیشه  
شیشه شکن گلاب ضایع نکن  
Bol-bolay, nāle-kāni-nāle-naken-mane-  
bāsoxte-dele-pāre-naken  
Mane-bāsoxte-dele-golā-be-šiše-šiše-  
šekan-golābe-zāye-naken

ای بلبل ناله می‌کنی، ناله نکن، دل سوخته  
من و پاره نکن  
دل سوخته من، مثل شیشه گلاب است، ای  
که شیشه را می‌شکنی گلاب را ضایع نکن.

افشان کرده موی سیاه را  
بروید به مادر دختر بگویند،  
دختر را نذر کنه و به من بده  
می‌جان، آی می‌جان، آی می‌جان آبک مانی  
به هر کوچی روانی  
۴. شب‌نم، روز گل نم، نبونه  
نخواه یار کسی همدم نبونه  
نخواه یار چه مانه؟ چوب شمشاد

۳. کیجار آی، کیجار آی، کیجار  
کیجا، افشان هکرده موی سیار (سیاه ر)  
بشینا، بگونین، کیجای مار  
کیجای نذر هکنه، هدنه امار  
Kijāreāy-kijāreāy-kijāre-kijā-afšān-  
hakorde-moye-siyā-re  
baši-nā-bagu-nin-kijā-ye-māre-kijā-  
ye-nazr-hakene-hadane-amāre  
آن دختر، آن دختر، آن دختر

kī jā re āy kī jā re āy kī jā re kī jā  
af sār ha kord mu ye si yā re be sī nā bu gu nīn  
kī jā ye mā re kī jā ye nazr ko nīn ha da ne a mā  
re a mān mī val ge kā hu a mān mī val ge kā  
hu ha me re xo dā bo košt me re dā qe lā ku

do tā ka bu ta rīm da rīm ye xā ne do tā ka bu ta rīm  
da rīm ye xā ne dā ne ye jā xo rīm ā be ru xā ne do tā  
šī tān da re a mī mī yā ne e lā hī tāš bey re tī mā re jā  
ne e lā hī tāš bey re tī mā re jā ne a mān mī val ge ka hu a mān  
mī val ge ka hu ha me re xo dā bo košt me re dā qe lā  
ku ha me re xo dā bo košt me re dā qe lā ku

ās kā nī me re ba za mo hāl na dā rom hey az ču be  
 ās kā nī bā kt na. dā rom hey mow xa ne be xu nom  
 ā vāz na dā rom hey ās kā nī me re ba za bā ču be le hā hey  
 bā ču be le hā hey kan du je piš me re ba za ha kor de bī hāl hey  
 ha kor de bī hāl vāl be gar dan ba šī — yam se zā re gar  
 dan vāy se zā re gar dan ye tā xoš kay ha dam  
 tāj xā tu ne sāl vāy tāj xā tu ne sāl mun xa ne  
 če ko nom dox ta re de dār vāy dox ta re de dār  
 ās kā nī me re ba za bā ču be tu sā hey  
 bā ču be tu sā mun va ne ba bo — rom  
 dox ta re mu sā hey dox ta re mu sā

شعر قدیمی اشکانی در تنکابن  
شعر اشکانی در زمان های گذشته خوانده  
می شد که در این شعر رنج و تعب مردم  
منطقه را به خوبی نشان می دهد. می گویند  
اشکانی میراب دار منطقه در زمان رضاشاه  
بوده و آب های کشاورزان برای آبیاری زمین  
را او معین می نمود و زمانی هم معاون فردی  
اصفهانی به نام اسفرجانی، رئیس اداره املاک  
تنکابن بود که درباره این فرد و خودخواهی ها  
و ستم او روایت ها نقل می کنند:  
اشکانی مِره بَرَم حال ندارم، های  
از چوب اشکانی باکی ندارم، های  
مُو خَنه بَخونم آواز ندارم، های  
آواز ندارم، های  
اشکانی مِره بَر با چوب لِهآ، های  
کندوج بیش مِره بَر هَگرده بی حال، های  
وال بگردن بشیم سه زار گردن، های  
سه زار گردن، سه زار گردن، های  
بته خوش، کی هدم تاج خاتون سال، های  
مون خینه چه کنم، دختر ده دار، های  
اشکانی مِره بَر با چوب توسا، های

مون ونه بَرم دختر موسی  
 Aškāni-mere-baza-mu-hāl-nedārom-  
 az-čube-aškāni-bāki-nadārom (hāy)  
 Mu-xane-bexu-num-avāz-nadārom  
 (hāy)  
 aškāni-mere-baza-bā-čube-lehā-  
 kanduje-piš-mere-baza-hakor-de-bihāl  
 (hāy)  
 vāl-be-garden-bšiyam-se-zāre-gardan  
 (hāy)  
 yeta-xuš-key-hadam-tāj-xātune-sāl-  
 mun-xane-če-konom-doxtare de-dār  
 (hāy)  
 aškāni-mere-baza-bā-čube-tusā-mun-  
 vane-baborom-doxtare-musā

اشکانی مرا زد من حال ندارم، از چوب  
اشکانی هیچ ترس ندارم  
می خواهم بخوانم، آواز ندارم  
اشکانی مرا با چوب لِهآ زد<sup>۲۷</sup> در نزدیکی  
کندوج<sup>۲۸</sup> مرا زد.  
دست در گردن (منظور شکستگی دست که  
با وسیله ای به گردن می آویزند) به منطقه  
سه هزار رقتم  
کی یک بوسه به تاج خاتون<sup>۲۹</sup> دادم، من  
می خواهم دختر دِه دار را چه کنم.  
اشکانی مرا با چوب توسا زد، من می خواهم  
عروسی کنم با دختر موسی

از طبع متوجه زرنگی فرد کشاورز شد و از  
آنجا که طبع شعری هم داشت نامهای به  
صورت شعر برای نیمکای کشاورز فرستاد:  
 بَشین، بگین چنابه  
 پرنج هدی شِل آب  
 شب شِل صَب چَمآقه  
 تی وَر مَگه چه دابه  
 بجای گوشت گوین  
 خستی بخاری خونآقه  
 جناب چاپلوسی  
 هرگز نبوتی دوستی  
 سال دیگه تی گوشتی  
 اون جیر شش تی قورماغه  
 Bašin-bagin-jenābe-berenj-haday-šel-  
 ābe  
 Šab-šele-sob-čomāge-ti-var-mage-če-  
 dābe

هجو و طنز در زندگی روزمره روستاییان  
در قدیم بیشتر دادوستد بر اساس تحویل  
جنس به جنس یا کالی به کالی انجام  
می گرفت که عوامل بسیاری در این نوع  
مبادله جنسی نقش داشت. مثلاً اگر روستایی  
به گالش یا گاو داری پرنج می داد گالش در  
قَبَل آن به او گوسفند یا گوشت گاو می داد  
که به هم نیمکا nimekā یا نمکا nemekā  
می گفتند، که تقریباً معنای شریک را می داد.  
روایت کنند که روزی کشاورزی پس از  
سال ها رفاقت با فرد گالشی، به او نوع پرنج  
نامرغوب چَمپا، یعنی شَعک šeak را می دهد  
که پخت آن در ابتدا شِل و نرم می شود و  
پس از ساعتی خیلی سفت می گردد که قابل  
خوردن نمی باشد. کشاورز فکر می کرد که  
گالش متوجه موضوع نمی شود. گالش پس

ās kā nī me re ba za mo hāl na dā rom mo hāl na dā  
 rom az ču be ās kā nī bā kī na dā rom bā kī na dā  
 rom mow xa ne be xu nom ā vāz na dā rom  
 ā vāz na dā rom ās kā nī me re ba za bā ču be le  
 hā — hā bā ču be le — hā — hā bā ču be le — hā  
 kan du je piš me re ba za ha kor de bī — hā — hā  
 ha kor de bī — hā — hā ha kor de bī hā vāl be gar dan  
 ba šī — yam se zā re gar da — an se zā re gar — da — an  
 se zā re gar — dan ye tā xoš kay ha dam tāj xā nu ne —  
 sā — āl tāj xā tu ne — sā — āl tāj xā tu ne sā  
 mun xa ne če ko nom dox ta re de — dā — ār  
 dox ta re de — dā — ār dox ta re de dār ās kā nī  
 me re ba za bā ču be tu — sā — ā bā ču be tu — sā — ā  
 bā ču be tu sā mun va ne ba bo rom dox ta re mu —  
 sā hā dox ta re mu sā hā dox ta re mu sā  
 ās kā nī me re ba za mo hāl na dā rom hāy  
 mo hāl na dā rom hāy mo hāl na dā rom az ču be ās kā nī  
 bā kī na dā ro — in hāy bā kī na dā ro — m hāy bā kī na dā rom

Bejāye-guš-te-gusen-xasti-boxāri-  
 honāge  
 Jenābe-čapelosi-har-gez-nabu-ti-dosti  
 Sāle-dige-ti-gušti-own-jire-šeš-tāye-  
 gur-mage

بروید به جناب بگویند، برنج دادی خیل شل  
 است  
 در هنگام شب شل و در هنگام صبح مثل  
 چمقه  
 به جای آن گوشت گوسفند باید کوفت  
 می خوردی  
 ای که چاپلوس هستی! هرگز دوستیت  
 نباشد  
 سال دیگه گوشت تو (سهمیه تو) قورباغه‌های  
 زمین شش جریبی<sup>۳۰</sup> است.

شعر تی پلاهمره قر (با پلوی تو قهر)  
 یکی از کشاورزان به نام سلیمان که طبع  
 شعری هم داشت به خانه یکی از دوستانش  
 می‌رود. دوستش در حال خوردن غذا بود و  
 پس از سلام علیک همان‌طور که به خوردن  
 ادامه داد بدون اینکه به میهمان خود یک  
 تعارف خشک و خالی بکند بعد از صرف غذا  
 دستور می‌دهد برایش قلیون بیاورند وقتی  
 قلیون آورده شد از سلیمان می‌خواهد که  
 قلیون بکشد و سلیمان فی‌البداهه می‌گوید:  
 موشاعر سلیمانم در بوشوم دشت  
 تی پلاهمر قر، تی قلیان همراشت؟  
 mu šaer-solay-mānom-ti-polā- hamra-  
 -gar-ti-gelyān-hamra-āšt

من شاعر سلیمان هستم، با پلوی تو قهر، با  
 قلیون تو آشت؟

بیج سرشی بکته (روی خوشه برنج شبنم  
 شسته)

یکی از ترانه‌ها خیلی قدیمی است که  
 مناسبات کارگری آن موقع را به زیبایی بازگو  
 می‌کند یعنی در زمانی کاری و چگونگی  
 تعطیلی کار را مشخص می‌کند. البته در  
 بعضی از نقاط غرب مازندران به برنج، بیج  
 و در بعضی نقاط به آن بیج گویند.

کشاورز می‌خواند:  
 بیج سرشی بکته  
 مرواری دانه (عده‌ای می‌گویند: مرواری  
 مانه)

ارباب آمره مرخصی هکن  
 موبوشوم خانه



ارباب می گوید:  
تره مرخص نکانم  
تا خروس بخوانه  
تره دو قرنی هدم  
چشم کرک مانه

boje-sar-ši-bakate-mor-vāri-dānē  
ārbāb-amare-mor-xas-hakon-mu-  
bušom-xāne  
tre-mor-xas-nekā-nom-tā-xorus-  
bexāne  
tre-du-garani-hadam-češ-me-kerke-  
māne

روی خوشه برنج شبنم نشست،  
ارباب مرا مرخص کن بروم خانه  
تو را مرخص نمی کنم تا خروس بخوانه  
تو را دو قرانی دادم

مانند چشم مرغ می ماند.  
این بود مجملی از مطالبی که بر اساس  
سفارش دوست فاضل و اندیشمند و  
بالاحساسم جناب آقای هوشنگ جاوید آماده  
نمودم.

پی نوشت:

۱. پور نادر، ابراهیم (۱۳۳۸)، هرمزد نامه، نشریه انجمن ایرانشناسی، ص ۳۴.
۲. پیرنیا، مشرالدوله (۱۳۷۰)، ایران باستان، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۲۴۳.

3. xorde- tābey

4. tum-sefid

۵. توم tum، نشای برنج، بونه پرورش یافته برنج که آن را در مکنی به نام توم جار tumjār یا خزانه می کارند.

6. safe

7. Tum sari

8. giša-bejār

۹. دانای علمی، جهانگیر، آداب کلکست، داشت، برداشت برنج در تنکابن، فصلنامه مجموع مقالات فرهنگ مازندران، به اهتمام دبیرخانه شورای پژوهشی اداره کل و فرهنگ ارشاد اسلامی مازندران، نشر رمانش سال ۱۳۸۱ ص ۳۰ الی ۲۶.

10. Xordetābey

11. (tumjār)

12. sāje

13. Koleš

۱۴. پاکتل، دم پایی چوبی، کفش چوبی، تخته‌های صاف به اندازه پا آماده می کنند و سپس لاستیک یا تسمه‌ای را به صورت نیم دایره به دو طرف قسمت انتهایی آن تخته میخ می کنند، که بنجه پا در آن قرار می گیرد.

۱۵. در رابطه با علت این که چرا در این مراسم آیینی از دم پیروز و پوسیدن آن نام برده شده و ... رجوع شود به مقاله: مراسم آفتاب خواهی و باران خواهی در تنکابن، جهانگیر دانای علمی، ماهنامه گیله و شماره ۱۶ - ۱۷ ص ۴۴.

۱۶. مرز، marz، دیواره گلسی کوچک برای جدا نمودن زمین به چند قسمت در زمین کشاورزی.

۱۷. در متون تاریخی از لشکور یا نام شکور نام برده شده چنانچه در تاریخ خانی، چندین بار از این اسم نام برده شده.

لشکر شکور را به سرداری کیا تاج الدین و لشکر سام...

کیا فریدون که از نتایج دیالمه شکور بود.

تاریخ خانی، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ ص ۱۴۳ و ۱۷.

18. Tere.

۱۹. برنج سالاری - از نوع برنج مولایی و سرد، از لحاظ کیفیت با برنج دم سیه در یک ردیف قرار دارد.

۲۰. موسی طارم - از انواع صدی جزء برنج گرم

۲۱. گرم طارم - از انواع صدی جزء برنج گرم

۲۲. شولا - šulā لباس بلند بدون آستین که تا زیر زانو می رسد کمی نازکتر از نمذ پشمی است، گالش‌ها یا چوپانان، شبها درون آن می خوانند و در روزهای بارانی و هوای سرد کاربرد خاص خود را دارد.

۲۳. سرد طارم - از نوع صدی جزء برنج سرد

۲۴. čere - معنی چرا را می دهد.

۲۵. مژر اسم این رود هم در متون تاریخی آمده است، در سال ۹۷۶ ه - ق شرف الدین ریسی قبیله روزگی قوای گیلک را در کنار رود مژر منهدم نمود و ۱۸۰۰ نفر از آن‌ها را به قتل رسانید و دستور داد که از سر کشته شدگان سه برج در میدان تنکابن بسازند ولایت دارالمرز، گیلان، را بنیاد، ترجمه جعفر خمایی زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۵۰۴.

البته برای مزید اطلاع خوانندگان باید بگوییم، میدان تنکابن ذکر شده در متن، میدان تنکابن کنونی نمی باشد و استاد منوچهر ستوده در این باره می نویسد:

ظاهراً خرّم آباد

که سابقاً بلده

می گفتند و

امروزه قلعه

گردن می گویند

مرکز تنکابن بود - تاریخ خانی،

لاهیجی، به تصحیح دکتر

منوچهر ستوده، ص ۳۹۸.

در زمان کنونی رود مژر به نام

رود چشمه کیله خوانده می شود

که از رودهای سه هزار، دو هزار،

ولمرود تشکیل می گردد و پس

از عبور از بل بزرگ چشمه کیله

به دریای مازندران می ریزد.

۲۶. زبان زرگری - zargari -

زبان مخصوصی جدا از زبان های

متداول و گویش‌ها، که هر کس قادر به فهم آن نمی باشد گویا در زمان قدیم آن‌هایی که به آن طریق صحبت می کردند جزء صنف خاصی بودند. و به عمد می خواستند که کسی به اسرار آن‌ها پی نبرد مثل این که به بعضی از حروف، حرفی قرار دادی مانند (ز) اضافه می نمودند که بر اثر تکرار حرف (ز) در کلمات شنونده فقط حرفه (ز) را می شنید و در شمال ایران مخصوصاً در استان گیلان افرادی را دیدیم که به زبان زرگری صحبت می نمودند.

۲۷. لها lehā یا لفا lefā - وسیله چوبی کشاورزی شبیه جنگال که گاه را با آن جمع می کنند و به صورت ریسه در می آورند. بعضی از دوشاخه و عدمای از سه شاخه آن استفاده می کنند.

۲۸. کندوج - känduj - اطاق مخصوص سلتوک šāltuk، ساختمانی کوچک مکعب مستطیل شکل که آن را بر روی چهار پایه یا ستونی تراش داده شده، قرار می دهند، خراطی چهار پایه به طریقی فنی انجام می گیرد، زیرا موش‌ها دیگر از آن نمی توانند بالا روند و خود را به اطاقک شالی یا وسایل دیگر برسانند.

۲۹. تاج خاتون - می گویند خواهر اشکانی بوده، شاید سراینده شعر به عمد از بوسیدن تاج خاتون گفته تا بدین وسیله بتواند انتقام خود را از اشکانی بگیرد...

۳۰. جریب - jerīb - در تنکابن اندازه گیری زمین بر حسب جریب انجام می شد و به دو طریق بود

الف: جریب گاوداری یا کارگری - معادل ۲۰۰۰.

ب: جریب طنابی - ۱۰۰۰ متر مربع. هرگاه روستائیان می خواستند در مورد زمین و جریب صحبت کنند، به صورت اختصار از واژه شش شش تای šeštay شش تی šeštay یعنی شش جریب، یا چار تای čar-tay یعنی چهار جریب و غیره استفاده می نمودند.

